

عمارت دیگر پادشاه که ده آیدیم بجایه فرنگی درین بین این سلطنت از شهر دارو شده بایک و شمال کانه عوایض و کتابچه
 و ات بختی را بدست و مشغول بخواندن و ملاحظه نوشتجات و کتابچه و غیره شدیم بعد از خوردن چای و عصرانه از در
 بهشت آباد از در دیوانخانه وارد باغ عشرت آباد شدیم شب اعیان سلطنت
 و قدری در باغ گردش کرده بعد خوابیدیم (روز جمعه یازدهم)
 و کبریا و وزیر امور خارجه را احضار کرده بودیم از شهر آمد به خصوص

در سال خجسته فان و دریل و سید و شش جبری که بند کمان چرخه ادعای بهای و در اتم نشسته بودند
 اقدس جلیون شاهنشاه جهان و کارگاه السلطان ابن السلطان ابن

السلطان ناصرالدین شاه صاحبقران شید الله تعالی و عالم دولته غم
 مسافرت اقلیم اروپا و ملاقات دوستانه با امپراطوران پادشاهان
 عظیم الشان و رؤساء معظم مل فرنگت را نصیم و بیامن اقبال و رفو
 روز دوازدهم ماه شعبان از جایگاه سلطنت عظمی انتهای خسروانه فرمود
 و در بیت و جبهه شام شهر تحکیم خلافت تشریف قدم
 ارزانی داشتند و در نامه و قایم این سفر فرخنده اثر را
 بعات سایر سفار ملوکانه یونانی و ناپلیم معجز و قسم مبارک غ
 رقیم داده درین اوان میمنت اقزان این بنده درگاه دولته
 میرزا محمد ملک الکتاب در بند بر بنی بزیر طبع در آورده



نامه مفروم و مکتوبات که به هیئت و مبارکی خواست خداوند تعالی قادر بهیما و بخشند، مهربان بشرط
 سلامت مزاج بنویسم (سلامت مزاج بنویسم) امروز روز سه شنبه بیستم شعبان است چون اعلان سفر فرستاده کرده ایم چندین روز است که مشغول کارهای زیاد
 شمارا و در بالاخانه سردیتمس العماره خودیم بعد یابین آمده با این سلطان و امین الدوله بعضی فرمایشات را
 امروز عصر هم سفر او و زراعی مختار و دو خارجی برای وداع سفر فرستادگان اجماعاً حضور آمدند (پوشش و العودیکه
 و بر مختار روس از طرف دولت منوخته خود احضار شده به بطرز بزرگ می رود) (سر دد و مند و لف) وزیر
 مختار انگلیس هم با کلیس می رود (مسیو بالوا) وزیر مختار فرانسه هم باز و جاش بپای می رود و وزیر مختار
 بادون (میل) هم با طرش می رود از سفر کسی که در طهران می ماند وزیر معتمد آمازونی یکی دینا و (بادون شنک
 وزیر مختار المان و خاله خلیل بیگ سفیر کبر عثمانی و شارژ دافرا ایتالیا است در سفارت روس (یوجو) ش
 دافرو خواهد بود در سفارت فرانسه هم شارژ دافریکه تازه آمده است (روز پنجشنبه و هم) روز
 دوازدهم این ماه اخبار حرکت بفرشته بود اما از بس درین دو سه روز کار و مشغله و رسیدگی به بعضی متفرقه
 و مطالب اهل حاجت و پیش بود و ساعت بساعت بملاحظه نزدیک شدن مسافرت ما کار باز خارج و داخل
 زمتد و دیدیم ممکن نیست تا روز دوازدهم در شهر توقف کنیم خیال کردیم که روز پنجشنبه و هم را بجز از شهر نفل مکا
 آباد کنیم تا از خیال خودمان این تسلط از اطلاع داده صبح پنجشنبه برخاسته اول بدیو انخانه آمدیم با بابا
 و امین سلطان و امین سلطنته کار و فرمایش داشتیم آنها را خواسته رفیق مکرر می دان این سلطنته
 آنها را می کردند دیدیم وقت حرکت ما می شود این سلطنته را اینجا گذاشته بعضی فرمایش و دستور العمل با ما
 آمدیم ماندرون و از در اندرونی نوار کالسه شده رفیق سلطنت آباد در عمارت آینه نوار خودیم بعد

بیرا و عمارات دیگر پادیه کردش که ده آدم بجایه فرنگی درین بین این تسلطه از شهر وارد شده بایک دستمال کاغذی عرایض و کنایه
با در و ات بحضور آمدن شستم و مشغول بخواندن و ملاحظه نوشتجات و کنایه و غیره شدیم بعد از خوردن چای و عصرانه از در
باغ هزار خنیا بان سوار کاسه شده آدمیم بعشرت آباد از در دیوانخانه وارد باغ بعشرت آباد شدیم شب اعیان و تسلطه
حاضر بود روزنامه اروپا خوانده متاع خوبی بود قدری در باغ گردش کرده بعد خوابیدیم (روز جمعه یازدهم)
صبح برخاسته آدمیم بیرون عمارت خلوت و جمعی دیگر حاضر بودند وزیر امور خارجه را احضار کرده بودیم از شهر آمده بحضور
رسیده با و خیلی کار داشتیم فرمایشات زیاد شد اورفت بعد نایب تسلطه از شهر آمد با عرایض و نوشتجات زیاد
بحضور رسیده بعد از تحصیل جوابها مراجعت کرد این تسلطه آمد با نوشتجات زیاد جوابهای و در اینم نشسته شستم
و دو آدم بعد از این سلطان و امین الملک از شهر رسیده آنها هم عرایض و نوشتجات بسیاری داشتند بعد از خواندن
و جواب دادیم این سلطان بشرفست که سفرای خارجه و غیره را به بینه بعد از باغ بیرون آمده سوار کاسه شده و شتم
بعد نشان پته وارد باغ شدیم قدری گردش کرده بعد فرستیم بعارت بالای پته چای و عصرانه خوردیم یک ساعت بغروب
مانده سوار کاسه شده مراجعت بعشرت آباد کردیم حالت درختها و میوه های طهران و بعشرت آباد حالاکه بیت و چرخ
درست از عید میکند و از این قراست کل افقهای سعید و زرد تار و پندیده کرده و در کار باز شدن است شکفته شدن هم
آورند و بو کردیم کل زرد هم بو بر است و تک تک شکفته میشود شکوفه به هم باز شده است و روی درختها زیاده است
شکوفه آلبالو ریخته و آلبالویش هم سبز و گرد شده است شکوفه کیلاس هم قدری ریخته و قدری باقی است
لوچه خورنی شده است چاله بادام و زرد آلو پر مغز شده است بلبل و حتی بنور میخواند تا بلبل فنی ندیست میخواند
روز شنبه دوازدهم (امروز نشاء الله باید از بعشرت آباد برای سفر فرنگ حرکت کنیم حرفه خانه
و خواجائی که ماندنی شهر بودند مخض شدند که مراجعت بشهر کنند از درون بیرون آدمیم دیدیم نایب تسلطه
و امین سلطان شاه زاد با صاحب منصبان عمارت خلوت از طرفین رکاب و متوهمین طهران انقدر جمعیت بود
که حساب نداشت سوار اسب شدیم صاحب اختیار و سعاد الدوله و سایر صاحب منصبان همه استاده بودند
آدمیم اول سوار بای قاجار و قرل باغ با ایلخانی سپر عضد الملک سر راه صف کشیده بودند نایب تسلطه
امین سلطان و محمزالدوله و امین الدوله و سایرین همه در رکاب بودند امین الدوله و محمزالدوله و عتیق
تسلطه و ناصر الملک و جاکیر خان از راه کیلان میروند که در قیلس باطمی شوند و پانزده روز بعد از حرکت
ایند که بعد رسیدیم بوار بای قراق که باید در رکاب بیاید بعد بوار بای شیکانه جمعی شیکه باشی و
وار بای حمدیه و منصور جمعی علماء الدوله از طرفین رکاب و مختصین خانه همه صف کشیده بودند آنها هم
به از سوار با که شدیم سوار کاسه شدیم وقت نهار بود مرضی خان را فرمودیم نهار را ببر و باغ شاه در گاه

فرنگی دم در حاضر کند تا بایانیم این خلوت که باید بفرزگستان بیاید درین دوره قویج سختی کرده که شرف
 برون شده بود و شهر مانده است که دو سه روزی معالجه کرده تا قزوین خودش را بار دو برساند خلاصه بعد از
 بنا پیاده رستم تا پیش حجت آب و آرد باطنه محبت و باد آب را میان خیابان میرحجت زمین را از میکرو بجای
 حسین علیخان فرمودیم و آرد را کوچک و نهرش را هم پس ترکند که دیگر خیابان صنایع شود قدری کردش کرده بعد ایم
 بیرون سوار کاسک شده را ندیم برای شاه آباد سراسر باشی قوی باغ به حضور رسیده با او قدری فرمایش
 شد و مقرر شد به شرف در بین راه چند کاسک دیدیم میاید مارا که دیدند ایستاده از کاسک بیرون
 آمدند دیدیم ملک آرد و قوام الدوله و شیرشکر بودند ما هم کاسک را نگذاشته قدری با آنها فرمایش فرمودیم
 بعد نظم الملک آمده مقرر شد بعد غالدوله آمده مقرر شد بعد این حضور و اقبال الدوله آمده پیاده شدند فرمودیم سوار
 شوند سوار شدند قدری که را ندیم آنها هم مقرر شد به شرف رفتند و ما را ندیم نایب السلطنه تا منزل فرود آمد در رکاب
 امین سلطان و سایر مقررین هم در رکاب بودند و در این سفر سنگت بالا را از شاه آباد که منزل امروز است و در
 محاذی از کی شکارگاه قدیم که میگردیم زیر و زور و آرد که مرزعه ایست زده اند سراسر پرده مارا قوی اسپرس زاری که محل
 با صفائی است زده اند نهر آب با صفائی هم از وسط سراسر پرده میگذرد و چهار ساعت بغروب مانده وارد سراسر
 پرده شدیم حساب و بهوای صاف خوبی بود و موزگانها را فرمودیم قدری موزیکان زدند خیلی خوش آیند بود
 امروز در بین راه فوج پنجم شتائی را که از تبریز برای ساخطو طران میآیند دیدیم و سینه دسته نظم میآیند خلاصه کسانی که
 در رکاب هستند سوارای حرمخانه و خواجه سربان بعد نوشته خواهد شد عضد الملک هم امروز درین منزل بحضور رسیده
 مقرر شد شاه زاده نیرالدوله و جلال الملک هم باین منزل آمده فرود آمدند و خواهند رفت نیرالدوله
 بخراسان و نیشابور میرود و انشاء الله ماکه مراجعت کردیم بطهران میآید (روز یکشنبه سیزدهم) امروز
 باید برویم به حصارک صبح رخت پوشیده آدم بیرون اشخاصی که باید مقرر شده به شهر بروند دم در
 ایستاده بودند عضد الملک مقرر شد به شرف رفت این سلطان هم حاضر بود کسانی که باید مقرر شوند بحضور آورد
 که اسامی آنها ازین قرار است میرزا حنیفخان بهام سلطه و میرزا احتشام پسرای مصطفی قلیخان عرب که حاکم ار
 و ستانند و باید بروند امان الله خان بختیاری با حاجی ابراهیم خان مقرر شدند که قوی ایل بختیاری بروند غلام
 علیخان پسر نظام الدوله حاکم کردستان آمد مقرر شد که بگردستان بروند بعد ما سوار کاسک شده را ندیم نایب
 السلطنه تا منزل حصارک در رکاب است از میان جوب که گذشتیم بکلاک رسیده قوی زراعتی کلاک
 محل سبزه زاری آفتاب کردان زدند بنهار افتادیم بنهار خورده بعد سوار شده را ندیم تا بکلاک رسیدیم بکلاک
 خالصه دیوان است باغاتش نسبت بسابق خیلی آبادتر و بهتر شده است موزیادی کاشته و خوب آبادی
 کرده اند

کرده اند خلاصه را ندیم از کرج هم که ششم کرج هم جلی آباد و سبز و خرم بود آب رودخانه کرج چندان باد بود و آما باز
 جلی آب داشت نهر بادی از رودخانه بجهت زراعت از دو طرف جدا کرده بودند قدری بالاتر از کرج طرف
 دست راست در دامنه کوه ده خوبی با درختهای سبز از دوید پیدا بود سواراسب شده نیم فرسنگی که را ندیم بان
 ده رسیدیم معلوم شده حاجی آباد خلاصه است ده بسیار خوبی است جای خوبی آفتاب گردان زودند جای
 و عصرانه خورده سوار شدیم را ندیم برای منزل سرپرده مارا بالای همان خانه حصارک جای خوبی زودند و دارد
 منزل شدیم عصر نایب السلطنه را با ندون خواسته قدری با او فرمایش کردیم امروز درین راه یکت
 خرکوش از جلو ما در آمد مجدالدوله اسب تاخته در سزاخت خرکوش خوب زد (روز شنبه چهار ویم
 امروز باید برویم یکنی امام صبح برخواست بیرون آمدیم نایب السلطنه نصرالملک و معین نظام و جلیل خان محمد نظام
 و پسر نصرالملک حاضر بودند سواراسب شدیم نایب السلطنه هم سوار شد قدری را ندیم نایب السلطنه مرقض شده
 مراجعت کرد بعد ما هم سواره انیمت دست راست جاده را ندیم صحرای سبز و خرم جلی با صفائی بود که فرج می آورد
 جلی راه سواره را ندیم بعد توی جاده آمد سوار کالاسکه شده قدریکه را ندیم غریز السلطان را دیدم سواره ایستاده
 است قدری دیگر که رستم صدای بایهای بلند شد که آهوی یکدسته آهوی از جلو در آمده بود که مجدالدوله و ابو بکر خان
 و اکبر خان تاخت فکرت انداختند زودند و آهوی با کر بختند بعد ما هم سواره سواره را ندیم صحرای بسیار
 با صفائی بود سبز و خرم و خوش علف را ندیم برای لب آبی که از گردان می آمد رسیدیم دیدیم یکت کال برنگی است
 آب از توی کال می رود لب کال آفتاب گردان زودند و ما را قدام این سلطان و پیشخدمتها حاضر بودند و ما خوردیم
 اعتماد السلطنه و حکیم طولوزان روزنامه میخواندند حکیم طولوزان (میسو هنت) و ندان ساز را امروز دیدیم که
 از طهران آمده اند بعد از نهار سوار شده را ندیم برای چندای سلیمان خان میر تومان افشار در اینجا یکت تپه ایست که گاه
 بقلعه و گسبه امام زاده می کند بقلعه امام زاده قدری غراب است اما باید امام زاده معشری باشد چندان خلاصه دیوان
 و در دست سلیمان خان میر تومان افشار است و بی دیگر هم متصل بچندای است موسوم بقلعه که ملکی خود سلیمان میر تومان
 افشار است صحرای بسیار خوب با صفائی است و بات و مزارع خوب دارد و لیان دوزن بنر آجین و وحین
 فشد همه از دور در دامنه کوه پیدا است جلی خوش منظر و قشنگ ده گردان هم پیدا بود و دامنه پنه که باین قلعه
 و چندان است چمن بسیار سبز خوبی بود یکت چشمه آب صاف خوبی هم داشت کنار چشمه آفتاب گردان زودند
 شده جای و عصرانه خوردیم مجدالدوله درویشی را به حضور آورد و قدری خوانده الغامش را دیدیم رفت بعد سوار شده
 از روی تپه آمدیم پایین درو بطرف یکنی امام را ندیم کالاسکه را فرموده بودیم بیاورند حاضر بود سوار کالاسکه شده را ندیم
 از نمای زیاد از دالت اطراف تماشا آمده بودند سرپرده مارا بالاتر از کاروانسرا زده اند دارد منزل شدیم شب یکنی

چهارآمده موزیکان زدند حمد یگان اجدان مخصوص پیشخدمت امروز از شهر طهران آمده اما هنوز به حضور نرسیده است
روز سه شنبه پانزدهم) امروز باید برویم به همان خانه قشلاق که خاک قزوین است صبح بخوابیم خیلی در
سوار شدیم یعنی سه ساعت از دسته رفته بود که بگردن آمدیم امین سلطان دم کاسکه ایستاده بود صادم الملك
و حاجی لطفعلیخان برادرش هم حاضر بودند حاجی لطفعلیخان مرض شد که بطهران برو و حکیم الممالک و پسرش هم ایستاده
بودند حکیم الممالک هم مرض شد که بطهران رفته از اینجا حکومت کنایگان و خواستار بود و بعد ما سوار شده رانیم
برای منزل صحرا همه جاسبر و خرم بود جاده خاک داشت چون صحرا صاف و مستقیم بود از اردوی این منزل اردوی
آن منزل پیدا بود و دو طرف صحرا سبز و جاده خاکی مثل یک خط صافی از میان سبز کشیده بود خیلی قشنگ خلایقه
جاده را گرفته رانیم بقدر دو فرسنگی که رفتم طرف دست راست کوه بود و در دامنه کوه د بات هوی و خور که
مال میرخواست پیدا بود و خود میرا خوریم اینجا بوده است بعده آبیکت دیده شد که مال مجتهد سلطه است
طرف دست چپ هم د بات سا و جیلاع همه از دور پیدا بود یک تپه از دور مسافت نیم فرسنگ دیده شد
که باغی هم پهلوی آن تپه بود درخت زیادی داشت خواستیم برویم اینجا بنهار بخوریم قدری با کاسکه رانیم
را بش بد بود بعد سوار شدیم همه صحرا سبز و خرم و تپه ها ناکل و رکت است اما هنوز باز نشده همه غنچه است و بعضی با
تکنت باز شده وقتی که همه این کلبا باز شود تماشای عربی خواهد داشت نشان را اندکی سال وقت کل و رکت
اینجا باید بیایم خلاصه رانده رسیدیم به تپه باغ کوچکی بود اما درخت زیادی داشت خوار رعیت ده
چسبیده به باغ بود و دیگر نوبی باغ رفتم خارج انده لب حاصل زراعت و قباب کردن زدند بنهار افتادیم
این ده مال حاجی میرزا نصر الله مستوفی است و آتش محمود آباد است بنهار خوردیم امین سلطان مجد الدوله
امین سلطه اعتماد السلطه حکیم طولوزان و پیشخدمتها همه بودند اعتماد السلطه و حکیم طولوزان سر بنهار روز نا
اروپ خوانده محمد علیخان مجد السلطه که ندانی در آبیکت بوده در اینجا سر بنهار بحضور رسید حمد یگان پیشخدمت
اجدان مخصوص هم اینجا دیده شد از شهر ناکرج با طرمطاس و از کرج با نظرف با اسب خودش آمده بود و از وضع
طرمطاس و حالت خودش تعریف میکرد خیلی خنده داشت بعد سوار اسب شدیم و از نوبی زراعتا همه با نظرف
جاده رانده بجاده رسیدیم سوار کالسه شده دیگر هیچ جا توقف نکرده همه جاراندیم تا منزل چهار ساعت نفوذ
مانده بود که وارد منزل شدیم با قرخان کام قزوین (سعد السلطه) از قزوین آمده بحضور رسید میرزا محمد خان
پیشخدمت هم که چند روز بود برای جمع آوری سوار قزوین رفته بود اینجا بحضور رسید یک دفعه دیدم هوا طوری
منقلب شده مثل اینکه زمین گمان بخورد باد بدی برخاست چادر باران شدت گمان میداد و بجزر با همه خواب
و کرد و خاک هوا را تاریک کرد و بقدر یک ساعت اینطور طوفان بود بعد آرام گرفت دوباره غروب باد بزرگ

بدریخ را خواید تا یک ساعت از شب رفته کم کم آرام شد اما این آرامی باز هیچ اعتباری نداشت و باد قافازان معروف و خاک قزوین (روز چهارشنبه شانزدهم) امروز باید برویم به کوئنده اما چون کوئنده قشلاق ما نیست و این باشد و چشم اینجا منزل کرده اند و می گفتند که دارد و در این فقره سنگ بالاترازه کوئنده در ده حصار زده اند صبح بخوابسته سه ساعت از دست رفته بیرون آمده سوار شده راندیم صحرا همه جا تا چشم کار میکند صافست و طرفین جاوه از دست راست و چپ بسوز خرم و پر گل و علف است یک قطعه سنگ پیدائی شود کوه های طرف دست راست همه نرم است و همه گیر است هوا گاهی ابر و گاهی آفتاب اما برش بیشتر بود کوه ها هم مه گرفته بود و همین طور راندیم در کنار نهری نه بار قافازیم میرزا محمد خان و باقر خان هم بودند میخواستند شب با طرمطاس با تقاق بروند بقزوین یکت چهار برزگی در دامنه کوه بود و از دور باد و برین دیدم چهار غری است خلاصه بنا خوردیم سر نه را غما و تسلطه رسیده روزنامه اروپا خواند (میوه بخت) و ندان ساز هم حضور داشت بعد از نه سوار اسب شده راندیم تا بجاده رسیده سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم بهمان خانه کوئنده بشت همان خانه منازل قشلاقی ایلات مانی است که بنوز هم اینجا بسته ریش سفید ایشان بحضور رسیدند تمیز سنگی که از همان خانه کوئنده بالاتر راندیم رسیدیم بار دو که حصار است سه دانگ حصار اول خالصه دیوان بوده و حالا دولت بجای علاء الملک فروخته است سرارده را کنار نهری زده اند و درخت بید و غیره دارد جای با صفائی آن حصار خانوار زیادی دارد اما درخت چندانی ندارد و زمین و مرد زیاد و از ابله سر راه بنماش آمده بودند و اردو سرارپود شدیم چادر مارا جای با صفائی زده بودند نهر برزگی بقدر سه سنگ است و اردو چادر ما میگذرد درخت های بید لب نهر کاشته اند زمین همه جاسبز بود تمام این صحرا گل و رنگ است اما بنوز و قش عیث این سلطان و محمد الدوله و پیچیده می باشد امروز عصر باز هوا منقلب شد و باد شدیدی گرفت و هوا ابر و حبلی سرد شد و بعد یک ساعت باران بارید این باران برای زراعت خیلی فایده داشت رعد و برق باران هم شد اما باد از بس پر زور بود ابرها را متفرق کرده هوا صاف شد هوا از سردی مثل شش است استانه بعد ازین هر وقت بقزوین بیایم باید چهل روز از عید نوروز گذشته باشد که بجو خه فضل کل و رنگ است (روز پنجشنبه هفدهم) امروز باید برویم بقزوین صبح زود برخاسته بیرون آمیم آهین سلطان (میودنی) زمین آهین را به حضور آورد و بعد سوار کالسکه شده راندیم از ده حصار که ششمین بخارا حصار خورنا میگویند و چنانکه نوشتیم سه دانگش ابر بانی و سه دانگ دیگر خالصه دیوان بوده که دولت بجای علاء الملک فروخته است خلاصه بجاده رسیده راندیم تمام سوار ها و علاه ها و قراق و غیره که ملزم رکاب ما تا سر مد هستند امروز حاضر بودند هوا صاف بود مثل آینه و لکه ابری نداشت نسیم خنک خوبی هم میوز بد از اینجا قزوین است

فرنگ سبک راه است عزیز الله خان صادم الملک انیا نلو با هدایت الله خان برادرش که ایل یکی انیا نلو است
در پیش سفیدان ایل سا بر برادران و عموزاد بایش و عیزه سر راه ایستاده بودند کالسکه را نگاه داشتیم عزیز الله خان
صادم الملک همه را معرفی کرد و چون ایستاد بلوک ز برای قزوین می نشیند سر راه ما برای شرفیابی آمده بودند
بعد از اندیم صحرا باز همه جاسبره و گل و گیاه بود برق بای کو چاک داشت باز طرفین جاده همه جاسوار و قراق
ایستاده بودند طرف دست راست یکدی بود دخت داشت دخت سید بلندی هم پیدا بود در اندیم برای
آن ده رسیده و دیدیم نهری عریضی است و آبش از قنات است سر تر آفتاب کردن زدند بنهار افتادیم این سلطان
و پیشخدمتها حاضر بودند بعد از نهار سوار اسب شده را ندیم سواره ایلات چکنی که دست میرزا محمد خان پیشخدمت است
سر راه بودند و در حقیقت این صحرا جای سان دیدن است بیابانیت صاف و سبز و قشنگ غریز است سلطان
هم بود از جلوصف سوار با که شتیم میرزا محمد خان در حقیقت سوار بار اطوری نگاه داشته که هیچ جای عیب و ایراد نیست
همه خوش لباس و با اسبهای خیلی خوب و زین و یراق بودند ما ایستادیم سوار با آمده از جلو ما که شتند بعد از
سوار کالسکه شده را ندیم خیر الله خان مانی که مدتی مامور اسد آباد افشار بود که سوار از قصبه اسد آباد بگریه حالا اینجا با
سواره بجنور رسید کالسکه را نگاه داشته سوار بار سان دیدیم خیر الله خان باید این سوار بار به طهران برده بنای
استلطنه بسازد و بعد از آنکه رسیدیم با غستان شهر دستهای سادات و علما و تجار و شاه زادگان قزوین و آقا
همه شهر با استقبال آمده بودند صد نفر سوار بای قرا سوران جمعی با قرخان سعد استلطنه را هم دیدیم خیلی خوب خوشن
بودند یک خیابان شجر خوبی هم آقا با قرخان ساخته است خیلی خیابان خوب است از دروازه الی هما خانه منتهی
کالسکه بود در زن و مرد زیادی از ایل قزوین تماشا آمده بودند همین طور را ندیم تا وارد آلافا پوشیدیم با قرخان در
انادی و نظیف شهر قزوین سعی کرده و خیلی تعریف دارد و تمام عمارات و باغهای دولتی را بطور بسیار خوب
تعمیر کرده است کلاه فرنگی شاه طما سب صفوی منرا است و سایر عمارات را در محانه منزل کرده اند شب هم
کلاه فرنگی را چراغان کرده بودند از اطباء درین مفر شیخ الاطباء میرزا زین العابدین خان مؤمن الاطباء هم تا سر حد ملزم
ر کابنه عیخان پسر میرکاریم با بعضی از انبعاث در رکاب هستند (روز جمعه بیحد هم همه امروز تمام
رو را در کلاه فرنگی توقف کرده نهار را هم در اینجا خوردیم این سلطان و همه پیشخدمتها بودند اعمال و استلطنه
و حکم طولوران روزمانه اروپا خواندند سید محمد خان شجیرت از طهران آمده کوچه نرزد و از دیوان خانه و باغ
میدان و خیابان از کر محانه ظل السلطان و نایب استلطنه آورده بود و امشب هم خیابان جلوا آقا یور آقا با قرخان
و نمان کرده و آنتبازی فراهم آورده است شب را شباری مفضل کردند و میراغان خیلی خوبی بودند و آنتبازی
بیاده رهیم تا محانه این سلطان و پیشخدمتها هم همراه بودند این محانه بیت کالسکه علی اردور مراجعت

مجلس

چون راه دور بود یکاس که هما نخانه سوار شده مراجعت بکلاه فرنگی کردیم این خلوت که نوشته بودیم در طهران وقت حرکت ما قونلج کرده و ما خوش شده بود خوب شده و امروز قزوین آمده بحضور رسیدیم روز شنبه نوزدهم. امروز باید برویم بسیار دهن صبح زود برو خواسته بیرون آمده بعمارت نادری که رسیدیم عیال و اشراف قزوین که همه را خلعت داده بودیم بحضور رسیدند بعد آمدیم بیرون سوار کاسک شده را اندیم شهر قزوین خوب شهرست خانان مغفور فتحعلی شاه یکت مسجد خیلی خوب در اینجا ساخته و این مسجد سلطانی موقوف معتبر هم دارد و بعد سلطه فرمودیم منافع موقوفات را درست بمصارف مسجد برساند و مسجد را هم تعمیر کند مفاخر زیادی هم از امام زادها و بعضی تعمیران که همه در عهد صفویه کسب و بارگاه برای آنها بنا شده و حالا کنه و خراب است بعد سلطه فرمودیم همه را تعمیر کند و از نوب سازد قزوین باغات زیاد دارد و در باغاتش درخت پسته و درختهای دیگر زیاد است باغات اینجا سالی یک مرتبه آب میخورد و از آب رودخانه ولی چای و بهمن تربیت میشود و در باقی ایام بواسطه باد سردی که میآید تربیت میشود خلاصه را اندیم از دروازه رشت که راه کاسک را ازین دروازه بنا ساخته اند بیرون آمده بعد چخورده از دروازه تبریز که ششم جمعیت زیادی از مردم درین طرفین کوچا با بیرون دروازه بالای دروازه تبریز استاده بودند دروازه رشت را بعد سلطه ساخته است اما دروازه بای دیگر شهر از دروازه تبریز و غیره در ایام حکومت صیاد الملک ساخته شده است از دروازه تبریز هم گذشته برآه جاده افتادیم جاده صاف هموار است طرفین جاده هم صحرای خوب است سبزه خرم بونه اسپند زیاد است قدریکه را اندیم باز صحرائی کل و رگت شد اما کلهها هنوز با نشده همه غنچه بود و روز دیگر شکفته میشود بهین طور میرا ندیم بعد سلطه هم در رکاب بود رسیدیم سلطان آباد که دهی است از مال انبی با قلع محکم خوبی در اینجا ساخته اند و قناتی در آورده اند قناتهای اینجا پر شده سی هزار چهل هزار تومان خرج دارد و جاری شود خیلی ده آباد بزرگت خوبی است خلاصه را اندیم باز همه جا صحرا سبزه خرم و صاف بود مثل کف دست چند درخت طرف دست راست جاده از دور دیدیم من خیال کردم آب دارد و سواد سب شده را ندیم رسیدیم دیدیم آب ندارد مثل سایر باغات قزوین موستان است و دورش درخت کاشته اند آن طرف درختها یک پشته بود سبزه با صفا و دهی پشته آفتاب کردان زدند بخارا افتادیم این سلطان و محمد الدوله و اعتماد السلطنه و مشیر متنبه بودند اعتماد السلطنه و حکیم طولوزان روزنامه اروپا خواندند این دیات که دیده میشود همه مال امینی است بعد از نهار سوار کاسک شده را اندیم چند ده دیگر طرف دست راست و چپ جاده از دور دیدیم که اسم یکی از آنها کماکت است و مال طابای قزوین است یکده معتبر دیگر دیدیم که ملک حاجی میرزا محمود انبی است که حالا از همه این خانواده معتبرتر و خودش در طهران است باز صحرا همه جا صاف و کل و رگت است یکبار را ندیم تا بسیار دهن رسیدیم زابل

سیاه و بن جمعیت زیادی جلو آمده بودند از قراریکه ساعت شصت عرض میکرد سیاه و بن بقدر سجده هزار نفر
 جمعیت و اهدا خانهای ده جلوی باغستان است یک تپه مصنوعی چهار و بعضی عمارت خانهایشان را در و بهم ساخته
 بعضی دیگر زمین است توی خانها دخت ندارد پشت ده باغات زیاد دارد و در دست چپ جاده زده اند
 را ندیم و در سر پاره شدیم بوی امروز بر وجه کرم است. (روز یکشنبه بیستم) امروز باید
 برویم بقبر ده راه چهار فرسنگ سنگین است سه ساعت از دست رفته بیرون آمده سوار کاسک شده را ندیم
 این سلطان سارین در رکاب بودند صحرای صاف بنری بود بجاده افتادیم از باغات سیاه و بن
 گذشته رسیدیم به درجه که زر عشتان باغات سیاه و بن متصل است ده بزرگ بر حاصلی است و باغات زیاد
 دارد و کمتر سیاه و بن نیست خالصه دیوان است نهاده اند پشت درجه است آنهم ده بزرگی است اما پیداست
 این و باغات همه طرف دست چپ است بعد از درجه صیاء آباد است صیاء آباد هم ده بزرگ معتبر است
 خرد مالک است بدکان و رکان است بعد فارسی چین است بعد قروه است که تله است فارسی چین بقبر
 چسبیده خلاصه بدکان که رسیدیم محاذی دکان طرف دست چپ جاده پهلوی زراعتهای دکان آفتاب
 کردان زدند بنا افتادیم امروز با صبح اکل فک داشت و طرف دست چپ جاده کلهایش شکفته بود چون مزارع را
 آب میدهند از نم آب زراعتها آب خورده باز شده است اما در طرف دست راست هنوز باز نشده است
 نمانده بکده است با قرقه و قل قوریق در بخا دیده شدند امیرزاده محمد خان تفنگ گرفته تیراندازیم دور بود
 بخور و آیدیم بافتاب کردان اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامه اردب میخواند که درین بین باد شدیدی
 گرفت بطوریکه آدم را با آفتاب کردان بلند میکرد و نهار خوریم بیرون آمده سوار کاسک شده را ندیم
 نزدیک قروه اعظام السلطنه حاکم حمسه با مظهر الدوله و برادرش حاجی میرزا اشرف و زرجنه
 و حاجی جعفر فلجیان با یکی پیاده و دم جاده ایستاده بودند کاسک را نگاه داشته آنها را دیدیم بعد رانده
 رسیدیم بمنزل توی کاسک که در راه هم که بودیم متصل باد شدیدی آمد چهار ساعت بغروب مانده وارد
 منزل شدیم و دیدیم تمام تجیر با از باد افتاده است و باز هم باد با کمال شدت میآمد تا نیم ساعت بغروب
 ما هم کم آرام گرفت قدری پیاده راه رفته مار فیک ده قروه رفتیم ده و خیلی نزدیک است
 بعد مراجعت بسر برده کردیم فراشها بخیر مار کشیده بودند تا یک ساعت از شب گذشته باد بکلی ایستاد
 این دهائی که امروز سر را بود همه از دو خانه ابهر و آب میخورد قروه اول خاک حمسه است *
 روز دوشنبه بیست و یکم امروز باید برویم به ابهر ما بدیم کم کم شروع بآمدن کرد یک ساعت
 از دست رفته بیرون آمده سوار کاسک شده به راه افتادیم و را ندیم بوی هم کاهی بود کاهی آفتاب تابان
 بود

بیشتر بود قدری که رانندیم از طرف اهر قوس قرخ خوشتر نکشت پیداشد کم کم ابر بیشتر شد و قوس قرخ
 زایل گردید قدری بارید بعد آفتاب شد باز گاهی بار باران و گاهی آفتاب بود تا آخر باران حسابی گرفته
 تا منزل همین طور مبارید و باد هم متصل در کمال شدت میآمد و باینکه امروز طرف دست چپ نزدیک کجاده
 به و از این قرار است اول قتیج آباد که بول محمد طلیحان مجد است لطفه است و دوم نورین است سیم شریف آباد
 بعد اهر که منزل است یک ده دیگر هم طرف دست چپ وردامنه کوه بود امشب ابر رسیدیم گفتند فجر است
 هر چه منزل نزدیکتر میشدیم باران بیشتر میشد بطوریکه همه مردم خیس شدند راه از منزل دیروز تا اهر و فرسنگ
 سنگین است نزدیک بهر علماء و امام جمعه اهر استقبال آمده بخور رسیدند کالسکه را گذاشته قدری با سنا
 فرمایش صحبت کردیم اسم امام جمعه ابو الفتح است سفردوم فرسنگ هم که رفیقیم این امام جمعه را در اینجا
 دیدیم دیگر از علمای نجاشیر اعطوف تجتهد است جمعی دیگر هم از علماء بودند بعد از دیدن آنها رانندیم اردور
 بزرده طرف دست چپ روبروی ده میان درختان زده اند وارد منزل شده نهار را در منزل خوردیم چادر
 مارا در جای بسیار خوبی میان چمن زده اند باران متصل مبار و تا یک ساعت نیم بغروب مانده ایستادین
 باران از برای زمین و دهاست و حاصل زراعت و غیره بلوکات حمه و قزوین خیلی مانعت مجدد الدوله
 هم امروز رفت بیخاس که ملک اوست سه شب در اینجا خواهد ماند و اهر و بزرگ آباد است و خانوار
 زیاد و دار و اسامی محلات اهر و عد و خانوار آنها از این قرار است محله خج آباد و شفیچی چهار صد و پنجاه خانوار
 محله عل و سادات پنجاه خانوار محله درب تفرق پانصد خانوار محله شتات یصد خانوار و در روز سه
 شنبه بیست و دوم امروز باید برویم بصایق قلعه راه تقریباً دو فرسنگ نیم است و شب هوا
 خیلی سرد بود و امروز هم که از خواب برخاستیم هوا خیلی سرد تر بود مثل زمستان آمدیم بیرون این سلطان که
 دور و نزدیک و نوبه میکرد امروز احوالش بهتر شده صبح بخور آمده بود و سوار کالسکه شده و یک رانندیم تو
 رو و خانه کالسکه ایستاد محمد حسین خان میرا خور صطبل تو چانه چون قدری از اسبهای تو چانه در اهر است و بقیه
 پنجاه را اسب هم تازه خریده بود پیش از ما اینجا آمده اسبها را برای سان حاضر کرده بود و حضور آورده همه را
 سان داد اسبهای خوب جوان قوی بودند بعد رانندیم از راهی که دیروز آمده بودیم رفته تا کجاده افتادیم هوا
 صاف و آفتاب بود تا باد خیلی سردی میآمد بعد یک ساعتی باد آمده بعد کم کم ایستاد و هوا آرام شد و غلط
 رانده اول رسیدیم بخرم دره که ده بزرگی است و خانوار زیاد و باغات بسیاری دارد آب این ده هم از
 رو و خانه اهر رود است که میسودا بسیار و این اول خرم دره خالصه دیوان بود بعد دولت حاجب الدوله
 فروخته و حالا ملک اوست بعد از خرم دره هیدج است که سردار بیک پشته خریده است یعنی خالصه بوده

پنجشنبه

دولت باو فروخته است آنهم ده بزرگیت محاذی بهیج و می دیگر است که میرشکار آباد کرده است طرف دست راست
واقعت فلعه کوچکی هم در اینجا ساخته است همش احسن آباد گذاشته بهیج رسیده از کالکه سواراسب شده
با احتشام السلطه حاکم حمه و سایرین فرمایش کنان میراندیم مظفرالدوله برادری دارد همش ضایق خان است وکیل
الرعایای اینجا است اول آمده قدری بلدی کرد بعد اسدخان کا کا و ند آمده بلدی میگرداند کوههای طرف دست
راست را بهیست که میروند به چکر میرشکار این اسدخان کا کا و ند رئیس کا کا و ند باست که یلیاق و قشاقشان درین
جا با است یعنی در بین دامنه بای کوه دست راست می نشیند خنجان که چهل سوار ابو اجمعی دارد و در جزو سوارهای
ابو اجمعی سیف الملک میرخان سردار است مرد رشیدیت و پارسا سال هم در استر آباد دارد دومی رکن الدوله
بوده و رشادتها کرده است در نصیر آباد می نشیند نصیر آباد بالاتر از حسین آباد است و ملک خود حسن خان است خلاصه
بعد سوار کالکه شده قدری را نده از بهیج که گذشتیم دوباره سواراسب شده را ندیم از رودخانه بهیج که گذشتیم
خود رودخانه آب نداشت از اطرافش آب زیاد بریده برزاعتها برده بودند طرف دست چپ نهری دیده
شد که آتش ستاده مثل دریاچه شده بود جای خوبی بود آفتاب کردن زوند بنهار افتادیم اعتماد السلطنه و
حکیم طولوزان روزنامه اروپا خواندند پیشچتهایم حاضر بودند بعد از نهار نشسته خیلی دور بین با طرافت انیم
کوههای دست چپ کوههای خیلی خوبی بود همه برف دارد و نرم و سبز و راه اسب رود داشت اما کوههای طرف
دست راست که چکر است همه خنجان است و به هم روی کوههای چکر را گرفته بود قدری که دور بین انداختیم برخاسته
سواراسب شده سوارهای زیادیر که در رکاب بودند مختص کردیم و خودمان سواره را ندیم برای کوههای دست چپ
بعضی از پیشچتهایم در رکاب بودند زمینهای اینجا تا نمازم و خوب و سبزه است هر جا که زراعت بود که سبزه حاصل داشت
بود و هر جا هم زراعت نبود زمین پر از علف و گل طبیعی بود یک سنگ دیده غشیه همه جازم و سبز و انواع کلبا
داشت مخصوص کل نر و مرغی لار زیاد بود خانه لاقما میپریدند و میخواندند بسیار با صفا بود و نیم خنکی هم می آمد بهوایم
اعتمادی داشت احتمال باران هم نداشت بهیچطور را ندیم از ته بای نرم برفت سنگ گذشتیم تا رسیدیم به شور که
مال ما جمعه بهر است ده کوچکی است جا با باین صفا کمر دیده شده است بر دزه که میرفتیم یک ندر بزرگ از میان
آن دره میگذشت و همه جا سبز و خرم بود جفت کا و زادی هم نوبی صحرا بود که زمینها را شخم میکردند پرسیدیم حالا چرا
شخم میزند عرض کردند حالا شخم میزنیم و میگذاریم پایرتخم میکاریم خلاصه از شور گذشتیم رسیدیم به کولوح که ده کوچکی است
و رودخانه قشکی از جلوه میگذرد و جفت هشت الی ده سنگ آب دارد این ده را پرسیدیم عرض کردند مال قدیم
خان بیک غلام نابینا فوت بیکو است که جزو سوار ابو اجمعی علاء الدوله هستند ازین ده هم گذشتیم را ندیم قدری
مالاتر رکن نهری که سه سنگ آب داشت آفتاب کردن زوند پیاده شده پای و عصا را ندیم قوی این دزه باد است

متعدد و خوب است و بعضی که نزدیک بود اسامی آنها ازین قرار است اول خلیفه علی بن ابی طالب علیه السلام
 پسر دارای پسر خاقان مغفور و مختلی شاه است که خودش هم اینجا نیست در خراسان است بعد که چشمه است فرج است
 دارد و دوین و باغ دره خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شده و اندیم برای منزل هر چه آدم نگاه به صحرا
 میکند همه چمن است و گل و چشمه و آب کله کوه سفند زیاده میچرخد و جنبلی با صفا بود کم کم هوا جلی سرد شد و اندیم رسیدیم
 بیک تپه سبز زمی رفتیم بالای تپه صاین قلعه که منزل است زیرا این تپه است و در و در کنار ده زده اند پیاده شد
 و در بین انداختیم به نظر من جمعیت صاین قلعه هزار خانه و در آمد خانه های در هم و باغات زیاد دارد و در و بهم رفیق خلی
 و قریب به پچهار جمعیت دارد بعد و در بین اندیم سحر کردیم که در و دامنه کوه است آنهم بنظر ما پانصد خانوار آمد
 آناد دشت زیادی ندارد اسم کوه بر فی طرف دست چپ قانلی داغ است که بزبان فارسی یعنی کوه خونی و آخر یلایان
 یلایات شامون افشار و اینا نلو است که یکی از طرف طران می آید دیگری از طرف حنسه و درین کوه بر و بهم میرسد
 خلاصه سوار شده از تپه سرازیر شدیم و اندیم برای منزل و در سر پرده شدیم درین بین هوا ابر شده و چنان سرد
 شد مثل طله زمستان و شروع کردیم باریدن بعد وقت غروب باران شدت کرد و دو ساعت از شب رفته باشد
 بارید بعد از آن ساعتی ایستاده دوباره شروع باریدن کرد و در روز چهارشنبه صیت و سیم
 امروز باید رویم سلطانیه از دیر و عصر که باران نم نم گرفت و بعد شدت کرد تا اذان صبح متصل بارید کاهی نرم
 نرم و کاهی شدت صبح که برخاستیم هوا صاف و آفتاب بود اما چنان سرد که از رسان بخت تر بود آمدیم بیرون این
 سلطان دم در ایستاده بود حاجی میرزا رضای حافظ الصخره بخان را بهم شیخ الاطبا بحضور آورده معرفی کرد میرزا
 نصر الله مستوفی برادر مرحوم دیرالملک هم در بخان وزیر این حضرت بود و بعد از غزال این حضرت بجهت دادن حساب
 در اینجا مانده است بحضور رسید بعد سوار کالک شده و اندیم صحرا از باران دشت کمال طراوت و صفرا دارد و
 این صحرای باین دورشته کوه عرضش سه فرسنگ است کوه های طرف دست راست را که چو گراست سه گرفته بود
 و دیشب برف زده تا نزدیک زمین بپوشیده بود کوه های دست چپ را هم که قانلی داغ است سه گرفته بود
 با سردی می آمد صحرا تمام کله های ذر و دوفش و قرمز بود و خیلی بنفاد است راه زیادی که را اندیم رفتیم و در دست چپ
 یک دهی دیده شد که در حقیقت معطوم شد مال حاجی ارمانده خان برادر میرزا شکار بوده خود او مرده و حالات
 و آنک ده مال علی تقی خان میر حاجی اسد الله خان است خود این خان با جالادر طران پیش میر شکار است هم ده میر شقا
 بالاتر از پیر شقا یک ده دیگری است موسوم به و جباران حسین علی خان شامون موسوم است که است را اندیم مانده
 امیر آبا که اندیم آید آباد مال حاجی بهزاد حسین خان سپه سالار موسوم است که حالا از موقوفات سجده است
 و در دست شیراله و له است از امیر آباد گذشته بحسین آباد رسیدیم طرف دست چپ دامنه کوه شاه

پیر شقا

بولاعی زاهد نظر آورده را ندیم برای شاه بولاعی صحرای مثل بهشت و زمین تمام کل قریک بود اما هنوز هیچ نشکفته همه عجب
 بود لیکن میان همه کما کلهای زرد و خشن قرمز و سفید و گل زرد و غنی زیاد داشت چون وقت نهار بود قدری بالاز که رفتم
 آفتاب کردان زدند نهار افتادیم اعتماد السلطنه حاضر بود و زمامه اروپ خواند این سلطان هم با شیخ
 در کاب بودند بعد از نهار سوار کاسک شده راست بطرف شاه بولاعی را ندیم همه جاده کاسک که خوب بود
 بعضی جا بهم نهداشت و زمین زراعت و حاصل بود را ندیم نارسیدیم باسد آباد که مال تید بهجل است
 خود سید بهجل هم در بخان می نشیند بالاز از اسد آباد شاه بولاعی است در اینجا چشمه آب و اطراف چشمه چمن با صفا
 بود نوی چمن آفتاب کردان زدند پیاده شده عصرانه و چای خوردیم نوی آفتاب کردان نشسته تلکرافتی صد دست
 داشتیم برای طهران بنوشتم که درین بین صدای دو تیر تفنگ بلند شد و از بیرون های کوه که زنند معلوم شد
 کت است فوراً بر خاسته بیرون آمدم دیدم بکت کبک چیل بریده رفت اطراف بالای سنگت نشست
 تفنگ بهم ماضر بود میرزا محمد خان دویده رفت تفنگ را آورد کر فتم و رفتم برای کبک نوی بکت چاله نشسته
 مایه از کرد که تفنگ انداخته روی بواز دم افتاد خوب زدیم بعد دوباره با آفتاب کردان بر کشته تلکرافت تمام
 و بعد از چای عصرانه سوار کاسک شده راست را ندیم برای کسب شاه خدا بنده راه کاسک همه جا خوب بود
 رسیدیم بقریه سلطانیه سادات و علمائی که در سلطانیه می نشینند باستقبال آمده بودند اسامی ایشان این قرار
 آقا سید محمد مجتهد (آقا سید جعفر شیناز) آقا سید ابراهیم (آقا سید ابوطالب) میرزا الطیف الله
 متولی قرانی که خط حضرت امام زین العابدین علیه السلام است قدری با کاسک از نوی ده رانده بعد فرمودیم کالک
 کاه استند پیاده شده از کوچه پیاده رفتم نارسیدیم نوی کسب همه سادات و علما و عزیزیم بودند کسب خراب
 کسب شده است با احتشام السلطنه فرمودیم تعمیر کلی کرده هر جای آن کاشی لازم دارد کاشی کند و بیرون و نوی کسب
 مثل و زاول سازد درین شصده سال که ساخته شده تعمیر نشده تنها اصل بنا باقی است حقیقت از بنا با جمعی
 خوب محکم معتبر عالم است بعد بیرون آمده سوار کاسک شده را ندیم اردو را قدری بالاز از عمارت سلطانیه
 نوی چمن رده اند و اردو سر پرده شدیم این سلطان آمد دنیا را دولت حاکم لرستان و بر و جردیم که بعد تغییر
 حکیمت از اینجا برگشته است اینجا حضور رسید قدری فرمایش فرمودیم بعد از رفت هوا باز شدت سرد است
 که آدم محتاج آتش است شب احتشام السلطنه از شب زنی حاضر کرده بود بعد از شام شبازی شد بالاز از
 سلطانیه که دیدیم که کسب سلطان آباد و انهم خالصه است امروز باز در وقت ورود سلطانیه محمد خا
 ن و غنطس و نجانه یکصد اسب که ناز به بجهت تو پناه استماع کرده بود آورده در حضور ما آمد (روز
 پنجشنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم به شهر بخان از سلطانیه که سوار شدیم تا بخان در

شش فرسنگ او بود صبح زود برخواستیم بواسطه آفتاب بود آفتابش هم گرم بود و هوا را قدری معتدل کرده بود
آمدیم بیرون امین سلطان و ضیاء الدوله میرزا نصرالله وزیر چمنه و همه پیشخدمتها حاضر بودند و اسب شده اندیم
برای عمارت سلطانیه پیاده شده وارد عمارت شده همه جا را گردش کردیم عجب عمارت مفصلی است امین سلطان و
اقشام اقلطه و همه پیشخدمتها هم حاضر بودند باقشام اقلطه دستور العمل دادیم که عمارت را تعمیر کنی بکند بعد بیرون
آمده از ده سلطان آباد که حبسیده عمارت است گذشته از اینجا سوار کاسه شده براه افتادیم و راندیم برای بنجان
رو شمال مغرب میراندیم تا رسیدیم به تان رخی پل داشت که محتاج تعمیر و از پل گذشته باقشام اقلطه فرمودیم
پل را باز و راندیم این رودخانه تان رخی می رود و باغات چمنه را مشروب می سازد از پل که میگذرند
دیگر منطج نیست کاهی تپه پیدا میشود زمین هم همه چمن و گل و بوته است قازاقها از میان چمن پرواز میگویند و روی
هو مثل بلبل میخوانند از پل که گذشته صدی راندیم طرف دست راست بکت تپه بود نزدیک بجاده و زیر تپه
چمنی بود چشمه کوچکی داشت راندیم برای آن تپه توی چمنی بنهار افتادیم بنوز نهار نخورده بودیم که علامه الدوله آمده چمن
گرد بکت غلام آمده میگوید بکت او یا که زبان فرانسه (بکاس) میگویند توی صحرا افتاده است تفک است
زنی را از میرزا محمد خان گرفته پیاده رفتیم اول بکت زنی قوله از زمین پرواز کرد و دور تفک انداخته زنی قوله را
رزم زنی قوله مرغی است شبیه مرغابی بطی رکت در وسط آب میزود و چمنها و کنار آب زندگی میکنند و وقتی
میر و صد میکنند بعد او یار پیدا روی هوا تیراند ختم بخورد پرواز کرده رفت آن طرف نشست رفتیم عقبش بکت
روی زمین انداختیم بار بخورد پرواز پیدا روی هوا تیراند ختم زحمتی شد تا نیفتاد پرواز کرده رفت تالاب رودخانه تان رخی
افتاد رفتند گرفتند و آوردند زنی قوله و او یار آورد داشته آمدیم بافتاب کردان نهار خوردیم بعد از نهار
نشسته با طرف دور زمین انداختیم دامنه بامی کو بهای طرف دست راست از دور همچو بنظر آمد که از هر دره بکت چشمه
جاری است کو بهای رزم خوبی دارد و بات کو چکت زیاد و دامنه کو بهای دیده شد اسم بکت ده مروارید بود که
مال او لا شاهزاده دارد است و بات دیگر هم خیلی بود چشمه سار زیاد داشت بعد سوار کاسه شده راندیم
تفصیل زمین و د بات و کو بهای و غیره اینجا دور در روزهای سابق مکرر نوشته ایم دیگر اینجا لازم نیست نوشته
شود راندیم تا رسیدیم به دیره علی نقی خان سر قریب مرحوم که سال گذشته بچاره علی نقی خان خود و پسرش مرده و مرده
دختری دارد که وارث اوست اولاد ذکور ندارد و حالا دیره مذکور دست همین دختر است بنوز دیره رسیده
یکدوره تشکیل یافت که زمین دیره همه چمن بود و رودخانه تان رخی از وسط دره میگذشت بعضی چشمه با هم داشت
باقشام اقلطه فرمودیم غن کندی زمین دیره را از یاده از اینجا زراعت کرده اند دیگر نکنند که چمن را ضایع
کنند بعد رانده رسیدیم به شهر بنجان بنوز بنجان رسیده اند و بر و بر تیره برخواست و طوفان بنظر آمد کم کم

نزد بکشد اما باد دنیا مد طوفان باران شد و بنا کرد بشتت باریدن هوا هم سرد بود و تا چون باد نداشت مثل سرمای
 و یروز بود که آدم را ببطاقت گذرانیدیم علما و اعیان و معارف و تجار و اهل رنجان همه جلو آمده بودند و دعای کردند
 بعد از ظهر رنجان گذشتند بعد از ظهر نیک هم بالا تر رفته رسیدیم بحسین آباد که منزل است یک ساعت و نیم بغروب مانده
 بود که وارد منزل شدیم چای و عصرانه خوردیم بعضی تلکرافها از طهران رسیده بود این سلطان آمدنشت تلکرافها را
 خواندیم بعد برخاسته قدری درین باغ که سر پرده بای مارازده اند و باغ بسیار خوبیت کردش کردیم موزیکان هم میزد
 این باغ از حیثیت آب و درخت و صفای زمین و هوا تمام است امروز در و در و منزل مجدالدوله هم که از سرکشی تاج
 و دیات خود تر پشته بود و بحضور رسید عرض میکرد در راهی که بنجاس میرفته ماری بقدرسته ذریع و بسیار کلفت
 در صحرا دیده بود که سرش ابوراخ گذاشته و روی زمین بیچ میخورده با تفکات مار را کشته بود و یکت مار بزرگ و یکراغی
 بمنقار گرفته در هوا پرواز میکرد و تفکی بطرف مرغ انداخته بود و مرغ مار را ول کرده بود آن مار را هم مجدالدوله باقمه
 دو نیم کرده بود و یکت نصفه اش باز بادم حمله میکرد و قدری اسباب تعجب شد و یروز که می آمدیم محاذی خیز کرده میر
 کارگوی صحرا فخلخان پسر عموی میرکار و محمدنجان برادر صادق نگارچی برادرزاده میرکار بحضور رسیدند علیخان پسر
 میرکار بر دروازه معرفی کرد و خاصه امروز خان باباخان پسر بوک خان سرسنگ توپخانه نو و دختری میر توپخانه مرحوم
 شامسون دوبرن و فرمان بیکت وکیل میر محمد صادق بیکت و دوبرن و عطا خان پسرین الله خان پسر عموی
 میر توپخانه مرحوم بحضور رسیدند اینها قشلاقشان در معانلو سرحد کروس است و اینجا می نشینند روز
 جمعه بیست و پنجم  امروز در رنجان از اق شد سرنار عثماد السلطه و حکیم طولوزان و همه پیشه متها حاضر
 بودند بعد از نماز این سلطان بعضی تلکرافها از طهران رسیده بود و بحضور آورد و خواندیم و جواب دادیم بعد طار الدوله
 و صاحب منصبان فوج سواره ابوالججی خود را بحضور آورده سان داد امروز بعضی از ثلما رنجان هم توسط این سلطان
 بحضور رسیدند اسامی آنها این قرار است (حاجی میرزا ابوالکارم) (آقا سید فتح الله) (آقا سید مهمل رنجانی)
 (آقا سید مهمل سلطانی) (حاجی میرزا حسین) (آقا شیخ حسن) (میرزا ابوالفضایل) بعد سوار اسب شده اند
 طرف دست راست از دور اندیم رو بشمال برای گردش و تماشای کوههای دست راست قدریکه راندیم ما بین
 شمال و غرب باغی از دور بنظر آمد که تقریبا نیم فرسنگت بالاتر از اردو بود و بطرف باغ رانده رسیدیم دیدیم
 در کوچکی داشت سه نفر ما عیان دم در ایستاده بودند پیاده شده وارد باغ شدیم دیدیم باغی است در حال صفای
 زمینش همه چمن و درخت زیادی دارد و تمام زمین کلن در روغنی است که در کوههای سرسنگت بهم میرسد
 حالا بجهت فضل شکوفه امروز اینجا است که بیت و پخروز پیش ازین بجهت فضل شکوفه امروز طهران بود و هوای اینجا
 با طهران بیت و پخروز تفاوت دارد شکوفه سیب هم اقول آنست اسم این باغ لیلی با دمال مظفرالدوله است

بنیای باغ باغ خایت یکت ده و یکرم دار و یکفرنگت بالا از این باغ که توی دزه افتاده است همش همایون است و از
اینجا پیدایت یکت ده چلی کو چک هم در دامنه کوه دست راست بود که همش جاری است و مال رضا قلخان برادر بطفر
الدوله است توی این باغ کبک چل زیاده دارد که مظفرالدوله غن کرده است کسی تیر نزند که زیاد شوند یکت آهو
هم با ظفرالدوله توی باغ ول کرده است که میجرید خلاصه لب دریاچه باغ آفتاب کردان زدند جای وعصرانه خوردیم
خود مظفرالدوله هم بود و غذای سوار کاسب که شده وارد منزل شدیم **روز شنبه بیست و هشتم**
امروز با بدویم به نیاسپنی پفرنگت عام راه بود بیرون آمده سوار کاسب که شدیم از دور توی صحرا و ندان سازا
دیدیم بانه فند فرخی دیگر که دو مرد و یکت زن بودند ایستاده است اشاره کردیم نزدیک آمدند معلوم شد اینها
اغلین سندی یکی تلکراجی زبجان بود و مرد دیگر که سیاح است باز نش آمده اند که تحت سلیمان فشار رفته زمین را
کنده اشیاء عتیقه بیرون بیاورند خلاصه بعد از دیدن اینها کاسب که را رانده قدریکه با کاسب که رفتیم سوار اسب
شده روی پته بای دست راست را ندیم این سلطان و پیشه متها و رکاب بودند درین بین یکت قطعه ابر
سیاهی بالا آمد و کم کم بنای باریدن گذاشت روایت بود و ترشیم که دوباره کاسب که نشیم باغات و دانی که امروز
در طرف دست چپ دیده شد چلی با صفا بود و صحرا هم کل آبادی داشت کنار جاده کلهای زرد و سفید چلی فشانک
و دیده میشد اسامی باغات و دوباتان قرار است اول ده کشکند است که خائنه دیوان بود و حالا بنظام سلطه
از طرف دولت فروخته شده است بعد باریست که آنهم خائنه بوده و حالا دولت بجای میرزا اشرف خه
فروخته است بعد رسیدیم به چیر که سفر سابق هم که بفرنگستان میرفتیم در همین باغ چیر بنا خوردیم امروز هم بهار میل
با بخا فرستاده بودیم و خودمان هم سوار اسب شده بطرف بخا را ندیم توی همین آفتاب کردان زده بود و باغ
و عیش و نشاط است که در سفر سابق دیده بودیم این ده مال مظفرالدوله است خود مظفرالدوله هم با پسر بایت در بخا
حاضر بودند و یگان چهای فوج را هم مظفرالدوله آورده بود ایستاده و یگان میزدند - فیم توی آفتاب کردان بنا
خوردیم بعد از نهار برخواستیم سوار اسب شده را ندیم راه کاسب که چون پت و حم داشت و بکر سوار کاسب که نشده همه
با اسب رانده از دوه و ما بهور زیاده گذشته تا رسیدیم برو خانه ساز ساقلو که میرود در بخانه رود داخل میشود از روه
خانه گذشته باز از دوه و ما بهور زیاده را ندیم تا کم کم زمین قدری سطح شد و اسب که شده را ندیم قدری که رفیم باز مارا
گرفت و ایند غنچه چلی شدت باریده مردم در زمین را ترک کرد و ایستاد تا چند مرتبه همچو ر قدری باریده و ایستاد بعد
ده چیز این آباد خالصه است که حالا از جانب دولت میرزا عبدالقادر متوفی فروخته شده است بعضی بابت دیگریم
بود از قبیل باجی و غیره طرف دست راست هم یکت دی بود که همش نیلجه است خوب دی است یکت
ای هم از میانش عاریست طرف دست راست و چپ دزه و ما بهور زیاده دارد و توی ما بهور بای دست چپ یکت

دهی از دور دیده شد خیلی ده خوب و شکی نظر از رعیت زیاد داشت همش پرسیدیم گفتند یا علیچه است و دودانک
خالصه و باقیش مال میرزا ابوالکلام است یکت کوه بزرگی از طرف دست چپ پیدا بود همش در گوست که قیسی هم میگو
کوه بسیار قشنگ خوبیت قلعه بای کوه بخان است اما دامنه و اطراف کوه همه سبز و زمان است کاوند هم پشت
همین کوههاست نزد یکت منزل سواراسب شده یکت راهی خارج از جاده بود آرا را گرفته را اندیم تا رسیدیم برو
خانه زرخان چایی از دور از دیکت رودخانه زده اند اما رودخانه را با حسیا طویل از رود خارج کرده اند از توی رود
خانه را زده وارد سراسر پرده شدیم دو ساعت و نیم بعروب مانده بود که وارد منزل شدیم ۲۷ روز یکشنبه
بیست و نهم ۲۸ امروز باید برویم باقی مزار راه سه فرسنگ است صبح بخوابسته سواراسب شده از راه
کالاسکه که از بغله طرف دست راست ساخته اند رفته با سب از توی رودخانه را اندیم امین سلطان و همه پیشانیها
در رکاب بودند رودخانه آب زیاد داشت هر چه بالا تر میرفتیم آب رودخانه زیاد تر میشد مرتبه بآب زده
از نظرف و آن طرف رفتیم اغلب زمین طرفین رودخانه زراعت است شلوك کاری هم در اینجا میشود کل زیاد هم داشت
بعضی از جا با هم با تفاق بود قدری که را اندیم طرف دست چپ توی دره یکت ده یکت بزرگ خوبی دیده شد در
زیادی داشت همش دولانا ب و ملک مظفر الدوله است خود ده توی دره افتاده اما اغلب ارضی زراعت
لب رودخانه است یکت ده دیگر هم توی دره طرف دست چپ بود اما دیده نمیشد همش گفتند سیرف آباد و
ملک میرزا ابوالکلام است از دولانا ب که گذشتیم یو یخه زار خوبی بود توی یو یخه زار آفتاب کردن زدن پیشانیها
یکت او یار وی هوا زدم و خیلی خوب زدم اینجا بلدرچین و بلبله زیاد دارد یکت بلدرچین هم پایده روی هوا زدم
بعد آیدیم بافتاب کردن نهار خوردیم اعتماد است سلطه و حکیم طولوزان حاضر بودند روزنامه اروپ خوانده بعد
از نهار سوار کاسک شده را اندیم راه کالاسکه باز از بغله بود پنج و حجم داشت نزد یکت اردو باز سواراسب شده
از توی رودخانه را اندیم رسیدیم بار دو چهار ساعت بعروب مانده وارد سراسر پرده شدیم امروز هوا گرم بود و
شد فردا ان شاء الله یکسر برویم به جمال آباد و دیگر سرچم اردو نخواهد افتاد ۲۸ روز دوشنبه ۲۹
امروز باید برویم به جمال آباد شش فرسنگ و نیم تمام راه بود صبح بخوابسته امین سلطان را خواستیم آمد یکت
تلگرافی بود با و فرمودیم ببرد تلگرافخانه بزند و او سوار شده از جلورفت آمدیم بیرون احتشام سلطه حاکم
حمنه و مظفر الدوله و سایر صاحب منصبان و اعیان حمنه همه دم در ایستاده بودند بحضور رسیده مرضی شدند که
برود حمنه میرزا نصر الله مستوفی و وزیر سابق حمنه هم کار و حسابش تمام شده دم در ایستاده بودند مرضی شدند که بطل
برود بعد سوار کاسک شده را اندیم راه امروز باز تمام حج و حجم است تمام صحرا و تیه با انواع کلها داشت لاله قرمز
زیادی کل زده و سفید و نفخش و از غوانی و پشت کلی کل و رکت هم زیاد داشت و همه باز شده بود خیلی قشنگ
در باغها بود

۲۷
شنبه۲۸
دوشنبه

بود توی رودخانه که سواره میرانیم آقا سلطان دیرین که بوزباشی دهنه سواره ابو الجعفی علاءالدوله است و پنجاه نفر سوار
 دارد با سوارهای پنجپور رسیده اند اینجا قشلاق نیاست و زراعت توی رودخانه هم مال آقا سلطان است و دهستان هم که
 قشلاق است سمت دست چپ بخله که چسبیده است اسم ده قل قشلی است و از دور پیدا بود و در دشت آفتاب
 کردن زدند بنهار افنا دیدیم سوارهای آقا سلطان صف کشیده بودند ملاحظه کردیم خیلی خوب سوارهای رشید آهسته
 بودند پیش از نهار یکت بلدرچین پرید روی بوخیلی خوب زدم اینجا با بلدرچین و بلبله و مرغهای دیگر زیاد دارد
 مرغابی زیاد هم دیده شد یک کشتل هم که عبارت از مرغابی کوچکت باشد زدم بعد بنهار خوردیم اتحاد است لطفه
 روزنامه اردوباد خواندیم پیش از نهار همه در کباب بودند بعد از نهار سوار کاسک شده را ندیم راه کاسک را
 از پشت کوهها ساخته اندیج بخورد قدریکه را ندیم پیاده شده سوار اسپ شدیم در اندیم باز صحرای سبز و گلن یادداشت
 اندیج و خم راه که گذشتیم باز سوار کاسک شده از توی ده سرچم را ندیم کوه طولانی داشت بعد به صحرای افتاده قدریکه
 را ندیم تپه کردند مانند پیدایش از تپه که بالا رفیم جلگه سبز قشکی پیدا شد و ارد جلگه شده را ندیم تا رسیدیم یک
 قراولخانه که تازه نصره الدوله ساخته است و اسم قراولخانه قازلی است سواره قراوران در اینجا می نشینند و قرا
 سوران این راه هم سپرده بخود نصره الدوله هستند قراولخانه جای تمیز پاکیزه بود ازین قراولخانه اقول خاک
 آذر با بجان است این طرف قراولخانه مال ایل شقانی است یعنی ایل شقانی در اینجا با سکنی دارند زراعت اینجا با هم مال
 شقانی است طرف دست راست پشت ماهور با یک دهی است آتش پله خوس مال منظر الدوله است و
 از زراعت پله خوس هم توی رودخانه کرده اند ده سرچم هم مال منظر الدوله است از قراولخانه با طرف ایل ساهون
 دیرین می نشیند ده آبی در هم که از دور پیدا بود مال شقایقهاست و جزو خاک آذر با بجان است زراعتشان بر
 راه بود از قراولخانه که گذشتیم سوار اسپ شده از طرف دست راست را ندیم از تپه بالا رفیم از طرف تپه باز سوار
 کاسک شده قدریکه را ندیم از جلو کردی بلند شد نصره الدوله را دیدیم که با سواره قراوران ابو الجعفی خود میباید یک
 شد سوارهای خیلی خوبی داشت عرض میکرد اینها از طایفه حاجی علیکو هستند که در کنار آس می نشینند و در خاک آذر
 با بجان بخد مت قراورانی مشغول هستند نصره الدوله عرض کرد و لیعهد و امیر نظام هم آمده اند در میان هستند
 خلاصه رانده دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد جمال آباد شدیم سر پرده مارا توی یک باغی زده اند که در سفر
 سابق هم که بنکستان میرفتم توی همین باغ منزل کردیم امین سلطان و همه پیش از نهار هم حاضر شدند امروز که امین
 سلطان در سبزکمار رودخانه بنهار بخورده است یکت سکن آبی بزرگ که نرانشه (کاستر) میگویند
 از توی رودخانه در آمده سوارهای بختیاری که همراه امین سلطان آمده اند با شمشیر زده کشته و لاشه اش همراه
 آورده بودند دست چپ طرف برب مغرب کوههای برف دارد دیده شد که برف زیاد دارد و اینها کوههای

تخت سلیمان است که شخص که میخواهد برود بخت یمان باید اول قل قبی برود و بعد بقره بونه و شمشیر او را در یاد او نگه
 این کوههای برف دار که اینطرف پیداست باین د بات از محال خسته است یکت کرده دار و مثل کرده البرز
 باید از کرده بالا رفت از طرف کرده تخت سلیمان است که جز همان قلعه است و از حالت آن در بایجان محبوب میشود
 و بلاق ایل شاهسون دورین است از طرف آذر بایجان هم کوههای بزرگوش پیداست حقیقت عجب کوهها
 به بلندای البرز است و رشته نمندی دارد که پوشیده از برف است از طرف کوه به است اینطرف کرد و شقایق است
 مرغ دم جنبانک اینجا با سرش سیاه و سفیدش زرد و خیلی شگفت است جز اینکه دشمن اینجانبان دیگر هیچ شباهتی به
 جنبانک حدود طهران ندارد بزبان فرانسه این مرغ را (لالا و اندیر) میگویند محمد علی میرزا ایسر مرحوم همه بقلی میرزا
 که حاکم شقایق است امروز جلوه داده بود به حضور رسید (روز سه شنبه بیست و نهم) امروز باید بروم
 بیانج صبح خیلی زود سر و سینه برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده اول قدری با کالسکه را ندیم تا قوی ده
 بعد ملاحظه است و بلندای راه که کالسکه بر است غیرت سوار سب شده را ندیم سواره طبع فراق و سایر سواران
 هم امروز همه در رکاب ما بودند قدری که رفتیم از یک سرازیری پایین رفته وارد دره شدیم که رودخانه قزل وزن
 از میانش میگذرد از جنوب میآید و بطرف شمال میروند داخل رودخانه میانج میشود وسط دره یکت طاق بصر
 ساخته بودند جمعیت زیادی هم سواره ایستاده بودند چهار عراده توپ ته پر لوبستانی هم حاضر کرده بودند
 ما را که دیدند سپور کشیده بنای شلیک توپ کردند استند من اول خیال کردم که ولیعهد و امیر نظام هم اینجا حاضر شده
 بعد معلوم شد که چون ما خیلی زود سوار شده و حرکت کرده بودیم ولیعهد و همرازان او هنوز از میانه حرکت نکرده و بعد
 از آنکه صدای شلیک توپ را شنیدیم بودند سوار شده بودند که حوزر ایما برسانند خلاصه را ندیم بطرف شمال خورد
 نگره می شود و بل را در اینجا بسته اند یکت قراولخانه خوبی هم بضرة الدوله در اینجا ساخته که از آن قراولخانه اول تبر است
 امین سلطان بعضی از مله من پیاده شده رفتند قوی قراولخانه را تا شاو کردش کردند بل قزل وزن سه چشمه
 قدری تغییر لازم دارد که باید شود از بل گذشته رسیدیم باقل کرده قاطان کوه رودخانه قزل وزن آب زیادی
 داشت میشد با اسب باب زود امروز هوا بر تیره بود و اسفند او باریدن داشت کم کم بنای باریدن هم گذشت
 از کرده که بالا رفتیم ولیعهد و ساعد المملکت و سایر همرازان ولیعهد پیداشد پیاده شده کنار جاده ایستاده بود
 ولیعهد را فرمودیم سوار شد و با او فرمایش کنان اندیم امین سلطان هم در رکاب بود درین بین بان شد بد شد
 این کوه همه زمان و سبزه است بعضی از جا بایش را هم زراعت کرده بودند گلهای قرمز که در سه دسته مثل بونه میروید
 و در جاجرو دیم این گل خیلی دارد و در بخار یا و است فصلش هم نالاست همه باز شد و خیلی صفا داشت قدری که
 اندیم امیر نظام هم پیاده ایستاد بود و با جمعی از اصحاب منصبان و خوانین آذر بایجان از قبیل حاجی حسام الدوله
 و جره

LALAVENDIERE.

ایران

و بعد از این که فرمودیم سوار شدیم بر این نظام را ده سال بودند که بودیم حالش خوبست و خیلی خوب مشغول غذاست
و بعد عرض میکرد این کوه خیلی شکار دارد و آدم فرستاده بود و هر که کند که ما برویم بریم فرمودیم حالا باران میآید
و میشد باشد نشاء الله وقت دیگر باران هم شده کرده بود منصور میرزای پسر اسکندر میرزا او پسر بهادر میرزای حرم
هم که در ده می نشست امروز در راه بحضور رسیدند خلاصه را ندیم تا از گردنه سرازیر شدیم پای گردنه که راه کالسد
خوب شد سوار کالسد شد و را ندیم تا زیر پل انجاد و باره از کالسد که بیرون آمد و سوار اسب شدیم که رودخانه و
پل و زمین را تماشا کنیم سوار باره فرمودیم همه با اسب برو و خانه زدند خوب میشد بآب زد و اما ما از روی پل اندیم
پل خیلی طولانی خوبست کمی تعمیر لازم دارد حکم نمیشد هم شد از پل که گذشتیم سوار بای زیادی را مخص کرده خودمان با
و بعد و این سلطان و امیر نظام و سایر پیشدینها که با جمیعت زیادی بودند بطرف دست راست صحرا اندیم
زمین اینجا چون غلب ریج کاری شده و کل بود از کلهای گذشته را ندیم تا بجنگی رسیدیم چند پشته سرفشک پیدا
بود بطرف پشته بار اندیم بالای پشته آفتاب کردن زدند بنا را فادیم تیه کل زد و سیف و خنجر و لاله و فریادی
منار خورده بعد از منار و در بین باطراف اند حین جلوان پشته یک هی است که زراعتهای برخی هم بوی صحرایم
همه مال این ده است همش گلن که است امروز که از پل که گذشتیم خیال کرد و آب رودخانه همین است فکر یک
از رودخانه با نظرف را ندیم رودخانه بزرگی دیگر که خیلی هم تند است بود و بدیم معلوم شد از همان رودخانه تعب
شده است با اسب بآب زده ازین رودخانه که گذشتیم خلاصه چنانست معروف مانده از منار کا به سوار شده
نظرف اردو را ندیم اردو هم خیلی نزدیک بود باز با و بعد و امیر نظام و این سلطان فرمایشان براریم
روی رودخانه دو پشته ای که یک پشته بسیار خوبی است یعنی یکت دسند سر بار مننه من تربیت کرده
که آنها این پل ساخته و بسته اند سواره رفتیم تا نظرف پل و بر شستم خیلی پل غریب کردیم این پل انلی هم
زود یک بار دوزده اند بعد را ندیم وارد سرازیر شده شدم دم سرازیرده ملک منصور میرزای پسر و بعد را که لقب
شجاع السلطنت دارد و پسر تیرنجی است دیدم لباس سربازی پوشیده و تفنگ کوچکی هم دوش گرفته است و
چون او را ندیده بودیم اقول شما فیم رسیدیم کیست عرض کردند پسر و بعد است زلی حرف میزد و خیلی با بزه
خلاصه بعد و بعد و سایرین مخص شده و فستند ساعتی که گذشت یک دفعه بنای رود و برق شد و پشته و بعد
دو ساعتی هم ان شدیدی باریده بعد است و هوا کم کم باشد و روز چهارشنبه سلیخ شعبان
المعظم بگاه امروز باید برویم به ترکمان راه هفت فرسخ نیکینی است صبح زود برخاسته اندیم برو
و بعد و این سلطان و امیر نظام و همه پیشدینها و جمیعت زیادی هم در اینستاده بودند سوار اسب شد
را ندیم بوا هم صاف آرام واقف گرمی بود را ندیم برای پشته ما و ما بوز بای طرف دست راست تهر باج

شعبان

تمام اهل این شهر را در فوران بیرون آمده از پشته بابا لای میآمدند و با دغا میکردند تا بهم تا مسافت زیادی بالاتر از شهر آهسته
 میرانندیم بعد سوار کاسک شده راندیم نیم فرسنگی که رفتم دست راست یک تپه دیده شد کل زیادی داشت سبزه نشاند
 بود پیاده شده رفتم بالای پشته آفتاب کردن زدند بخانه فادیم بعد از نهار باز سوار کاسک شده راندیم این راه تا یک
 فرسنگ که میرود از جاده معمولی است که بنده هم میرفت بعد از آن چون راه بدتره و کنار رودخانه میافتد و توانسته
 بودند از انجا راه کاسک بسیار نذر راه کاسک را از طرف دست راست ساخته اند که میرود در و شمال بقدر یک
 فرسنگ است او دور تر شده بود بقدر یک فرسنگ و منی که راندیم رسیدیم بیکت گال بزرگی روی کال ایکت
 پل کم عرضی بسته بودند از پل گذشتیم خلاصه تا منزل که ترکمان است بواسطه پست و بلندی راه چند مرتبه کاسک
 نشسته و باز سوار اسب شدیم و محیط طور میرانندیم تا یک ساعت بعروب مانده وارد منزل شدیم سر پرده مارا بالای
 مالای ده ترکمن زده اند وارد سر پرده شده چای و عصرانه خوردیم ده ترکمان در محاذی کوه بزرگوش واقع شده است
 بین ده چهار دانگش مال دختر نصره آله و له فرمانفرمای مرحوم است که این دختر بعد از ساعد الملک پسر میرزا تقی خان میر
 نظام مرحوم پیا با خان مگری شوهر کرده و حالا این ملک در دست بابا خان قاسم است و دو دانگش هم مال رعیت است
 امروز سعاد خان با غلامهای او با جمعی خود از قراوغ آمده بود بحضور رسید اسامی دانی که امروز از حوالی آنها گذشتیم
 این قرار است دست راست اول ادینک ملک نظام العلما بعد صومعه خلی مال عیال بابا خان آقای مگری ده
 معتبر است بعد ایشلی قدری بالاتر افتاده بود اول تول مرحوم میرزا سید خان وزیر امور خارجه بود حالا هم دست
 خویش و قومهای مرحوم است که امروز سر راه آمده بودند و اسامی آنها ازین قرار است حاجی میرزا تقی خواهرزاده وزیر
 مرحوم پسر حاجی میرزا رضی که پیر مردی متعمم بود و شباهت زیادی بخود میرزا سید خان وزیر امور خارجه مرحوم داشت
 حاجی میرزا علی نقی شیخ الاسلام برادرزاده وزیر مرحوم که آدم خیلی شبیه وزیر مرحوم است دهی دیگر توی دره واقع
 بود شجار هم داشت همش بر بجه است رودخانه هم از پهلوی ده توی دره میکشد مال سادات است امروز
 درین راه رودخانه و سیلاب زیاد دیدیم از بر دره که گذشتیم یکت سیلاب بارودخانه جاری بود و همه از
 دست است بطرف دست چپ میرفت امروز درین راه رسیدیم بیکت تپه من سوار کاسک بودم همچو خان
 کردم که دیگر راه صاف است و دره و مایوری نیست وقتی بپشته رسیدیم دیدیم دره غری در پیش است یکت
 توی دره بود و رودخانه خیلی بزرگی که از همه آنها که دیده بودیم بیشتر بود از توی دره میکشد اسم این دره را گفت
 خواجه عیث و مال میرزا باقر خان تفنگدار است خود میرزا باقر خان هم سر راه بستهاده درخت بریزی
 سفیدار در اینجا با ناز و برکت مبلکه شکوفه امرودم که ده روز پیش از حرکت طهران وقت وفارش بود حالا در اینجا
 بخود فصل است درست هوای اینجا یک ماه با هوای طهران تفاوت دارد یعنی سرد است (روز

چشمه
مطهر

پنجشنبه غره رمضان المبارک. امروز باید برویم بفرامی که از محال عباس است حاکم عباس و او با
و اینجا با از طرف حکومت آذربایجان نورالدین میرزا پس از این میرزا ای افغان است بر این میرزا آمده است و
نورالدین میرزا هم امروز تا اول خاک حکومت خود آمده بود خلاصه راه سه فرسنگ بود راه کاسک که شش هم
خیلی خوب بود اگر چه پست و بلندی داشت اما کاسک که راحت میرفت صبح بیرون آمد سوار اسب شدیم و
و این سلطان و امیر نظام و سایرین همه حاضر بودند از بالای ده ترکمان را دیدیم و از بالای کوه آمده تا رسیدیم
بجاده سوار کاسک شده را دیدیم و بات محمودی دست چپ و راست راه زیاد دیده شد اول از ده همان
و غیب دوست گذشتیم که در طرف راست جاده واقع بود و بی هم ازین د بات جاری بود و کوه نمند
از بایجان هم از دور پیدایش برف زیادی داشت و از زیادی روی کوه را گرفته بود که درست پیدانمود بعد
و از دیکت دره دیگر شدیم آب خوبی از وسط دره میآمد قدری سر بالا رانده طرف دست است در زمین سبز
باصفائی آب آب کردن از درهها را فادیم پیچیدهها بودند اتحاد سلطنت هم رسیده نشست و از آن
از پخواندین آب از یکت دی بیاید که بالای همین دره است و در یکی است همش با شش سبز میگویند
ساعتی بعد از کوه نمند از سبک بالا آمد و در عدد برف شد اما هنوز شروع باران نکرده بود که ما سوار اسب شده ایم
قدری که رفتم باز عدد برف شد و باران شدیدی مثل سیل ناگه باریدن فوراً سوار کاسک شدیم باران طوری
از جلو میزد که اسب نمیتوانست راه برود دیکت ربع ساعت بارید بعد استاد اتاد همین یکت زمین طوری
کل شد که کاسک بصورت میرفت بعد رسیدیم بیکت دره یکت فراوان خانه معقه خوبی هم در اینجا ساخته بودند باقی
هم داشت همش از زوم چی است یعنی دمی است در دست راست که فراوان خانه را با اسم اینجا موسوم کرده اند و
سلطان و قزاق قبا هم از د بات نزدیک سجاده است دی دیگریم بود معروف به بقرا با و خلاصه را دیدیم
بیکت کرده کوچکی رسیده سوار اسب شدیم از کوه که بالا آمدیم دیدیم زیر کوه توی دره منزل پیدایش دره
و شعی است یکت رودخانه که آب کمی دارد از میان دره جاریست بعد رسته چهار سنگت بنابر آب در
از دست راست بطرف دست چپ جاری است بالای کوه ساعت را دیدیم شش ساعت بغروب مانده
بود چون وقت زیاد بود منزل رفتیم سوار بای زیادی را مخض کرده رشتند منزل و خودمان از بالای پته سرازیر
خط رودخانه را گرفته را دیدیم اردوی ولیعهد را هم نزدیک ده توی درختها زده بودند اردوی ولیعهد گشته
قدری که را دیدیم رسیدیم بده قزاقین خانهای ده را طرفین رودخانه در دامنه پته ساخته اند و خیلی بزرگیت
توی ده درخت هیچ نیست اما پایین تر از ده قدری باغات دارد و قدری از ده پایین تر یکت رودخانه بزرگ
از طرف دست راست از میان یکت دره می آید داخل این رودخانه میشود و غنی برود خانه میباید میگرد

آب زیادی داشت با اسب بآب زده رفتم اطراف دو تا مرغ خور که خیلی خشک است که معنی مرغابی کوچک
 و بفرمانده (کانار) میگویند پرواز کرد یک تیر و می بوی برای آنها انداختم نخ و جور که با خیلی دور شد
 خواستم لوله دیگر تفنگ را بزنم از پس دور بودند مجدالدوله و ابو الحسن خان و دیگران عرض کردند بفرمایید که
 میخیزد و دیگر را که انداختم از روی هوا سر از پر شد و لیج و سایر طرین همه حیرت داشت که چه طور باین دور می روم
 بسیار خوب زدم افتاد نوی رودخانه شاطی بیهوشی شد و ملک و دیگران رفتند خودشان را ترک کرده گشتند و آورد
 فی الحقیقه خودم هم تعجب کردم که چه طور راه باین دوری نفکته ظاهر کرد بعد از اندیم یک کوه کوچک ثانی پیدا شد شکما
 رنجیده داشت جای خوبی بود آفتاب گردان زدند شستم این تپه شکوفه سیب پیدا داشت در باغات قرین
 شکوفه آلو بالوناز باز شده است تفاوت هوای اینجا با سلطنت با و طهران که از باغات بیلاقی خودمان
 درست چل و راست که چهل و پش این دیدم شکوفه آلو بالوی اینجا باز شده بود خلاصه چای و عصرانه خورده بعد
 سوار شدیم اینجا هم باز باد و باران آمد از همان راه که آمده بودیم بر شستم و ساعت و نیم بغروب مانده وارد
 اردوشیم (روز جمعه دوم) امروز باید برهیم بجای آقا که چمن او جان است راه پنجه سنک
 بود هیچ بر خاستیم بواخی سرد بود اما صاف و آفتاب خوبی بود بیرون آمدیم بهین اقل منزل کردیم صبحی است کالکه
 بر خمت میرفت سوار اسب شده را ندیم بالای کرده کالکه بارانگاه داشته بودند از اینجا سوار کالکه شده
 را ندیم ده تیکه دشت طرف دست چپ خیلی دور از جاده در دامنه کوه زمانی واقع شده است ده معتبر بزرگی است
 ملکی حاجی میرزا جواد و محمد تبریز است بالای کوه نزدیک ده برف داشت از دور که نگاه کردم درختهای تبریزی
 تیکه دشت بنور هیچ برکت نداشت برف بود بوی بهار شنیده است ده در حقیقت سر کوه مرتفعی واقع است
 زمین اینجا با هم جلی ارتفاع دارد یک شب بایستی در تیکه دشت با نیم اما خوب شد که منزل شکسته اینجا ندیم چرا که سر
 اینجا جلی سخت است فذری بالاتر آمده یک رودخانه طرف دست راست دیدیم که بعد از پنج شش سنک
 آب داشت اطرافش هم چمن خوبی بود آفتاب گردان زدند بهار افتادیم همه چیزها حاضر بودند بعد از نهار سوار
 شده ما خودمان را کالکه رساندیم کباب و سروی میآید که آدم را عاجز میکند مثل سرمای سر کوه البرز طهران به طور
 بود خودمان را کالکه رسانده سوار شده را ندیم کوه سهند هم طرف دست چپ پیدا بود افتاد برف داشت
 که مثل حجم مرغ سعیدی میوه خلاصه مانده از ایند داشت که کشیم راه همه سر از زیر است اما سر از زیری مانده بود کالکه
 خوب برف خیلی رفتم مار کار و اسه ای منور بدو اگر کشیم بعد از یک فراتر خانه که تازه نصره الدوله ساخته است
 بعد از اوج دزدی هم اندیم و شب در یکی از دزدی های اوج دزدی ترک زد و باران باریده بعد از چاه شصت قدم
 پل کرده بود و گلش هم چسبیده بود اینجا از کالکه پیاده شده سوار اسب شدیم همه جا سر از زیری بود راه زیادی

روز جمعه دوم
 اردوشیم

روز جمعه دوم

را ندیم تا وار و چمن او جان شدیم که ده حاجی آقا هم که منزل است درین چمن واقع است چمن او جان خیلی سبز و خرم است
آغاز میشد آب و طوبت داشت سر پرده مار اتوی چمن حاجی خشک خوبی زده بودند رعیت های کناسی که مولد ما در اینجا
و در دامنه کوه هستند واقع است برای رسیدن بحضور ما آمده بودند اما امروز آنها دورست ندیدیم آنها را
فرود خواهیم دید سه ساعت و نیم بغروب مانده وار وار دو شدیم هوا خیلی سرد بود چمن او جان باین سرا چهار صد
ذرع از تکیه داش کو تراست وار در منزل که شدیم ابرشیدی هوا را گرفت و بعد برق شد و بنا کرد بسیاریدن بفر
یک ساعت متصل باران آمد هوا از سردی مثل زمستان شد این سلطان و امین سلطه و پیشخدمتها بحضور آمدند میرزا
محمد خان هم که ناخوش بود خوب شده امروز بحضور آمد امروز صاحب منصب های فوج ششم تبریزی ابو الجحج شجاع السلطه
که بعضی شان از اهل اینجا هستند و بعضی دیگر از جا های دور آمده بودند همراه آمده بحضور رسیدند این سلطان
عصر فرمان و برات زیادی بحضور آوردند و خواندیم و نوشیم و صبحه گذاشتیم هوا سرد تر شد فرمودیم بفرم آوردند نونی
چمن جلوه چادرانش کردند غروب هم از سر پرده پروان آمده قدری در چمن گردش کردیم پیشخدمتها هم حاضر بودند
دو برین باطراف انداخته تماشا کردیم امروز دبانیکه در طرفین راه دیدیم ازین قرار است زیلوچه که از موقوفات خیریه
و اش تان عین الدین قرآن احمد آباد بنه کھول و غیره و غیره دبانیکه بود (روز شنبه سیم) امروز
باید برویم به باسج راه پنجر سنک و نیم ناهمی بود صبح برخاسته بیرون آمدیم ولیعهد و امین سلطان امیر نظام و سایر
ملمن رکاب حاضر بودند رعیت های کناسی که مولود خانه ماست از کد حذا و سادات و معارف با جماعه بحضور آمدند
در باره آنها التفات شد و فرمودیم همه را خلعت و انعام دادند اشخاصیکه غیر از اینها امروز بحضور رسیده اند از آن
علیخان پیشخدمت حاکم ارومی بابیرش حاجی میرزا سخنان برادر زاده آقا یعقوب که ذخیره عسکره ایجاد است است
محمد تقیخان ناظم میرزا ان آذربایجان بعد سوار کالسکه شده را ندیم از ده حاجی آقا که گذشتیم بیک رودخانه بزرگی دیده
شد بقدر هفت هشت سنک آب داشت پللی هم داشت با ولیعهد و امیر نظام فرمایش کنان را ندیم کوه هستند امروز
خیلی نزدیک بجاده بود کوه بسیار سرد و سختی است خیلی بیلاقیقت دارد شنبه باور شنبه بسیار قله بای زیاد و برف
بسیار دارد همیشه ابر باین کوه میل دارد و غالب اوقات باین کوه میبارد خلاصه را ندیم از ده حاجی آقا بعد از یکرا
بغت میشود و همه جانک است دیگر کل ندارد راه کالسکه اش هم خیلی خوب است امروز هم راه همه جا سرازیر بود
را ندیم تا از یک بلندی کوچکی بالا آمده دوباره سرازیر شده بیک فرادخانه رسیدیم از اینجا گذشته دریا ته
فوری کل که طرف دست راست متصل بجاده است دیدیم دور دریا چمن است و بعضی کوهها دارد از حاجی
آقا تا این دریاچه دو فرسنگ راه است طرف دست چپ جاده در دامنه کوه یکت دی است همش یوسف
آباد مال حاجی میرزا جواد مجتهد تبریزی است بعضی جاها دور دریاچه بانلاق است ده یوسف آباد هم از حواله خوش دریاچه